

نوشته : جواد منافی

استادیاردرس فلسفه در دانشکده الهیات

## شیخ اشراق و روش فلسفی او

### مقدمه

اختلاف افلاطون و ارسطو در افکار فلسفی و روش آنها دو دسته بزرگ در میان فلاسفه پدید آورد. افلاطون با ذوق و اشراق و کشف و شهود سروکار پیدا کرد، بهمین جهت پیروان او بعدها بنام حکمای اشراق نامیده شدند. ولی ارسطو برخلاف استادش اتباع خود را با استدلال و برهان منطقی متوجه ساخت. پیروان افلاطون را رواقیون نیز گویند چه آنکه در رواق معبد آتن دور او جمع میشدند همانطور که پیروان ارسطو را مشائین خوانند چه آنکه در حال مشی و راه رفتن از استاد مایه میگرفتند. روشن است بارواج مکتب ارسطو حکمت ذوقی رواج خود را از دست میداد بهمین جهت از قرن سوم قبل از میلاد تا قرن هفتم میلادی همه جا روش مشاء و فلسفه ارسطویی چشم گیر بود. درین میان در قرن سوم میلادی جمعی از دانشمندان ب فکر افتادند تا حد امکان این دو مکتب را بهم نزدیک نموده هم آهنگ سازند. آگاهی این دسته از مذاهب فلسفی شرق بخصوص ایران و هند و همچنین افکار مسیحیت تازه ها پدید آورد، در نتیجه فلسفه ای بنام افلاطونی جدید روی کار آمد که بدون تردید رفته رفته در فیلسوفان بعد اثر گذاشت.

اسکندر به که مرکز پیدایش نو افلاطونیان و اکادمیان جدید و رواقیون جدید و فیثاغورسیان جدید بود مرکزی شد برای اجتماع شرق و غرب. از یکطرف روح دقیق یونانی متمایل به تحلیل علمی و از یکطرف روح

لطیف و ذوقی شرقی تابع کشف و شهود . گویند فلوطین ( متوفی ۲۷۰ - میلادی) شاگرد آمونیوس ساکاس پیشوای طریقه نوافلاطونی سفری بایران و هند نمود .

مؤلفات او را شاگردش فروریوس در ۶ جلد هر جلد ۹ کتاب مجموعاً ۵۴ کتاب منتشر کرد، قسمتی از اصول حکمت نوافلاطونی چنین است .

۱ - وحدت وجود، اساس قانون ( بسیط الحقیقه کل الاشياء ) .

۲ - خدا عین وحدت است و وحدت عین ذات او . جسم مساوی کثرت .

۳ - صادر اول عقل است، از عقل نفس صادر شد، این سه اقانیم ثلاثه و اصول سه گانه عالمند .

۴ - جسم همیشه در حال شدن است نه بودن ( دور نمائی از درك حرکت در ذات و جوهر همه ) .

۵ - صورت کمال هر شیئی است و ماده جنبه نقصان او است .

۶ - نفس با ماده مقید شده تنزل میکند ( قوس نزول ) و بازگشت آنها قوس صعود است ، بهمین جهت عالم تکرار میشود .  
۷ - اتحاد عاقل و معقول .

۸ - طریق سیر و سلوک از طلب حقیقت آغاز میشود و بامجاهدت و فداکاری و صفای باطن به هدف میرسد . عقل و حس در درك حقائق چه بسا خطا کنند ناچار اصل مافوقی لازم است که ما را بحقیقت برساند ، این همان کشف و شهود و اشراق است ، بهمین جهت از فلسفه مشاء و روش ارسطو ، استدلال خشک و محض دور میشود و به افلاطون و روش او پایبند می گردد و بنام او ( افلاطونی جدید) خوانده میشود .

ملا عبدالرزاق لاهیجی در مقدمه کتاب « گوهر مراد » گوید : آدمی

را بخدای تعالی دو راه است: یکی راه ظاهر و دیگر راه باطن. لیکن راه باطن راهی است که از او بخدا توان رسید و راه ظاهر راهی است که باو خدای را توان دانست و از دانستن راه بسیار است تا رسیدن، راه ظاهر راه استدلال است و راه استدلال مقدم بر راه سلوک چه تا کسی نداند منزلی هست طلب نتوان کرد . . .

و اما طریقه<sup>۱</sup> اشراقیان نیز در حقیقت از طرق تحصیل علم نیست بلکه طریق سلوک راه باطن است و مسبوق بسلوک راه ظاهر و تفاوتی با تصوف ندارد مگر آنکه تصوف در برابر تکلم است و اشراق در برابر حکمت باین معنی که سلوک راه باطن هرگاه بعد از سلوک راه ظاهری باشد که به قوانین حکمت منطبق است طریقه اشراق باشد و اگر بعد از سلوک راه ظاهری باشد که بقواعد کلام مطابق است طریقه<sup>۲</sup> تصوف بود.

در اینجا لاهیجی بر خورد دو روش اشراقی و مشائی را توضیح میدهد: هر کدام دگری را ملامت کند، مشائی به اشراقی خرده گیرد که راه استدلال را مهمل گذارد و اشراقی بر مشائی خرده گیرد که راه کشف و شهود و راه باطن را نادیده گیرد.

این بیان رابطه اشراق و تصوف اسلامی را با فلسفه<sup>۳</sup> نوافلاطونی روشن میکند. اساساً میتوان گفت اولین فلسفه ای که مسلمین با آن آشنا شدند همین فلسفه بود تا جائیکه از این دریچه به آراء افلاطون و ارسطو نگریستند، گرچه کندی و بوعلی سینا شارح فلسفه<sup>۴</sup> ارسطو هستند ولی باز از تأثیر نوافلاطونیان مخصوصاً در الهیات برکنار نماندند حتی بعضی از آثار فلوطین را به غلط به ارسطو نسبت داده اند و این خود نشانه ایست که از راه فلسفه<sup>۵</sup> نوافلاطونی به بررسی گذشته پرداخته اند.

نقوذ فلسفه نوافلاطونی در آراء صوفیه و حکمای اشراق اسلامی روشن است. همه میکوشند نارسائی عقل را اثبات نموده و حملات شدید بر فلاسفه<sup>۶</sup> مشاء وارد کنند. غزالی در کتاب «المقدمات الضلاله» یا کتاب

«تہافت الفلاسفہ» یا کتاب «مقاصد الفلاسفہ» اشتباهات فلاسفہ را اثبات میکند. نتیجہ‌ای کہ از این بررسیها و کاوشها بدست می‌آید این حقیقت است کہ آشنائی با فلسفہ و برخورد با افکار و عقاید گوناگون فلاسفہ و تصادم شدید آنها موجب حیرت و سرگردانی جو بای حق میشود، ناگزیر پناہی می‌جوید یا باغوش عرفان و تصوف و اشراق و کشف و شہود پناہ می‌برد و چہ بسا دشمن سرسخت فلاسفہ گردد یا بہ پناہ مذهب و مکتب انبیاء و وحی و الہام از باطن عالم بازگردد و بکوشد ہمہ چیز را از دریچہ شرع و قضاوت انبیاء بہ بیند و در نتیجہ بہ علم کلام توسل جوید.

آنچہ در اینجا بسیار جالب است تلاشی است کہ شیخ الاشراق برای آمیختن حکمت مشاء و بحثی، با کشف و شہود و اشراق از باطن در کتب خود نشان میدہد، او میکوشد بہ تصوف و عرفان جنبہ فلسفی بدهد، حتی از کلمہ «حکمة الاشراق» و نامی کہ برای مهمترین کتابش از نظر بیان عقاید شخصی خود انتخاب میکند بخوبی روشن است، همان کلمہ حکمت را کہ دیگران با فلسفہ مشاء مرادف می‌گرفتند با کلمہ اشراق ضمیمہ میکنند. بنابراین میتوان ریشہ‌های فلسفہ اشراق را در اسلام در امور ذیل جستجو کرد.

۱ - حکمای فرس و پهلویون کہ معتقد بہ کشف و شہود حقائق

بودہ‌اند

۲ - افکار ہندی

۳ - افلاطون

۴ - نو افلاطونیان کہ خود محصول سہ اصل گذشتہ‌اند

۵ - افکار مذہبی و عقائدی کہ از مکتب انبیاء با فلسفہ آمیختہ

شد.

### زندگانی شیخ الاشراق و شخصیت‌های تاریخی که با لقب سهروردی خوانده شده‌اند

۱ - سهروردی ابوالنجیب عبدالقادر بن عبدالله ، در عراق شیخ زمان بوده در تصوف، در سهرورد زنجان متولد شد و در مدرسه نظامیه بغداد بتحصیل علوم پرداخت سپس مدتی به اعترال گروید و پنهان بسر میبرد پس از مدتی آشکار و بهدایت مردم مشغول گشت . او را برای تدریس بمدرسه نظامیه دعوت کردند پذیرفت و در سال ۵۶۳ در بغداد درگذشت، کتاب «آداب المریدین» از اوست .

۲ - سهروردی ابو حفص عمر بن محمد شهاب الدین سهروردی در سال ۵۳۹ در سهرورد زنجان متولد شد، بمصاحبت عمویش ابوالنجیب سهروردی پرداخت و تصوف را از وی فرا گرفت و بمقام شیخی رسید، در سال ۶۳۲ وفات کرد ، کتاب «عوارف المعارف» و همچنین «رشف النصایح» و «کشف الفصایح البیوانیه» و باز کتاب «اعلام الهدی» از اوست .

۳ - ابو الفتح یحیی بن حبش ابن امیرك ملقب به «شیخ الاشراق» فیلسوف مقتول است، گاهی او را ابو الفتح و شهاب الدین خوانند، بعضی نام او را احمد گفته‌اند. «طبقات الاطباء» وی را عمر نام برده است (گویا با ابو حفص اشتباه شده است) .

شیخ الاشراق در سال ۵۴۵ یا ۵۵۰ در قریه سهرورد زنجان متولد شد، در مراغه نزد شیخ مجدالدین فقیه و اصولی و متکلم معروف با فخر رازی بتحصیل پرداخت سپس باصفهان رفت و نزد ظهیرالدین فارسی «بصائر» ابن سهلان را که از بهترین کتب منطقی است خواند، شیخ الاشراق غالباً بمسافرت و مصاحبت طایفه صوفیه و عرفا بسر میبرد، از مردم عادی فاصله می‌گرفت . انزوا و ریاضت را بسیار دوست می‌داشت، غالب ایام روزه می‌گرفت، شهرزوری شاگرد شیخ که شارح قسمتی از تألیفات او است و عمده

مستند ما است در احوالات شیخ گوید: گاهی روزه های وی پی در پی و بدون افطار میگذشت. شیخ الاشراق با مراسم اربعین و ریاضتهای چهل روزه انس بسیار داشت بهمین جهت او را صاحب کرامات شناخته و خالق البرایا خواندند ولی او را در خواب دیدند که میگفت مرا باین نام نخوانید. عدهای درباره شیخ غلو کرده او را نبی دانستند! شیخ الاشراق مردی زاهد و وارسته و پشمینه پوش و بمردم بی اعتنا بود؛ به آداب و عرف دیگران اعتنا نداشت، ناخنهای بلند و موهای پریشان و جامه های نامنظم، مردم را از وی دور میکرد بهمین جهت او را کثیر العلم و قلیل العقل خواندند، دانشش بسیار ولی همسازی و هم آهنگی او با مردم کم بود، این بی اعتنائی بمردم و دوری از آنها مولود یأس شیخ از ندیم و دوستی لایق بود چنانچه در آخر کتاب «المشارع و المطارحات» گوید: «... قد بلغ سنی الی قرب من ثلاثین و اکثر عمری فی الاسفار و الاستخبار و التفحص عن مشارک مطلع و لم اجد من عنده خبر من العلوم الشریفه و لامن یؤمن بها، اوصیکم اخوانی بالانقطاع الی الله و المداومه علی التجرید و مفتاح هذه الاشیاء مستودع فسی کتابی «حکمة الاشراق» و لم نذکره فی موضع علی ما ذکرناه هنالک و قد رتبنا له خطا یخصه حذراً لا ذاعته»، (نزدیک سی سال از عمر من میگذرد، بیشترش در سفرها ب جستجوی دوستی آگاه گذشت ولی نیافتم نه کسی را که از این علوم و دانشها بهره ای داشته باشد و نه آن کس که ایمان باین حقائق آورد. برادران من، اندرز مرا بشنوید، از همه کس بپرید و بخدار و کنید و به تنهایی خوبگیرید. کلید این موفقیتها را در کتاب «حکمة الاشراق» و دبعه گذارده ام، آنطور که در آن کتاب روشن ساخته ام جای دیگر نیست ولی باز هم برای بیان این اسرار گرانبها روش مخصوصی قرار داده ام تا همه جا شایع نگردد و بدست نا اهلان نیفتد). (مقصود شیخ همان رموز و اسراری است که در بیان حقائق با تشبیه و تمثیل و استعارات بکار میرسد).

شیخ الاشراق به دیار بکر علاقه داشت، کتاب «الالواح العمادیه»

رابه امیر عمادالدین که حکومت آن دیار را اداره میکرد اهدا نمود. گاهی در رم بسر میبرد. در سال ۵۷۹ به حلب آمد و در مدرسه حلاویه منزل کرد و در درس شیخ حلاویه شریف افتخار الدین حضور یافت و باشاگر دان فقیه او و علمای دیگر مناظره کرد، کسی تاب نیاورد شیخ استاد او را در درس تقرب داد و ملک ظاهر فرزند صلاح الدین ابویی که از طرف پدر حکومت داشت او را معزز و محترم داشت و مجلسی برای او تشکیل داد، فقهاء و متکلمین را در بحث محکوم کرد، حس حسادت در دیگران بیدار شد و گفته‌های مرموز وی که با شریعت سازگار نبود و رفتار غیر عادی او زبان دیگران را به طعن وی گشود، سرانجام او را تکفیر کردند و بزندقه و الحاد محکوم ساختند و چون ملک ظاهر از او حمایت میکرد نامه‌ها به صلاح الدین نوشتند که شیخ ملحد است و ممکن است عقیده ملک ظاهر را تباه کند. شیخ زین الدین و شیخ مجدالدین که از بزرگان قضات بودند بیشتر از دیگران در تکفیر وی کوشیدند.

صلاح الدین فرزند خود ملک ظاهر را بقتل شیخ مجبور کرد، او هم حکومت خویش را در خطر دید، ناچار برخلاف میلش بقتل شیخ مبادرت کرد و او را در انواع اعدام مخیر ساخت، شیخ اشراق گفت: چون به گرسنگی عادت دارم این طریق را انتخاب کن او را زندانی کردند، آنقدر گرسنه ماند تا وفات یافت. سال ۵۸۶ یا ۵۸۷. بعضی گفته‌اند او را خفه کردند یا از بام پرتاب نمودند. بدن شیخ را مدتی بدار آویزان کردند ولی پس از مدتی ندامت و پشیمانی همه را رنج میداد، ملک ظاهر عده‌ای از کسانی که شیخ را تکفیر کرده بودند زندانی نمود و سیاست و تنبیه شدید کرد. گویند شیخ مرگ خود را پیش بینی میکرد و این شعر را بسیار میخواند:

آری قدمی اراق دمی فهان دمی فها ندمی

: «می بینم گام من خون مرا میریزد و با پای خویش به گور مرگ

نزدیک میشوم، آه چه پشیمانی و ندامت است که خونم بی ارزش و سبک شناخته شود.»

عمر شیخ را از ۳۳ سال تا ۵۰ سال احتمال داده‌اند، شذرات و طبقات ۳۶ سال نوشته‌اند ولی شهزوری ۳۳ سال را تایید میکند.

عنوان تکفیر شیخ و جهت آن خیلی روشن نیست. طبقات گوید: «وکان متهما بالتعطیل و انحلال العقیده» در کتاب شخصیات قلعه مینویسد: وی مدعی نبوت بود و روزی در مناظره با فقهاء و متکلمین گفت: ان الله یملک ان یخلق نبیاً لانه قادر علی کلشی. فقالوا: الاعلی خلق نبی. فاجاب سائله لالاستحالة هنا مطلقه؟ فقالوا له: انت کافر.

شیخ میگفت: خدا قادر است پیغمبری خلق کند چه آنکه بر همه چیز قادر است، آنها در جواب گفتند مگر بر خلق نبی (مقصود پیغمبر تازه پس از خاتمیت پیغمبر اسلام است) شیخ در جواب با روش سنوالم گفت: آیا این منع و سلب قدرت از خدا و محال بودن خلق پیغمبر، مطلق است؟ در اینجا وی را تکفیر کردند.

این خلکان گوید من سالها باشتغال علم در حلب بسر بردم و مردم را درباره شیخ الاشراق با عقاید مختلف یافتم، دسته‌ای او را ملحد و کافر و دسته‌ای او را صاحب کرامات میدانستند. مستشرق معروف فرانسوی هانری کربن که کتاب «مجموعه فی الحکمة الالهیه» شیخ را با مقدمه مبسوط و فاضلانہ بطبع رسانده و نیز تحقیقاتی در ترجمه آثار و احوال شیخ در ۲ رساله: ۱ - سهروردی حلب ۲ - روابط اشراق و فلسفه ایران باستان، نموده است شیخ الاشراق را شیعه میداند، اگرچه دیگران شیخ را در فروع شافعی شناخته‌اند. بعید نیست دشمنی سرسخت فقهای زمان او با شیعه و افکار آنها و خصومت ایوبیها با شیعه که بسیاری از آنها را کشتند در سرنوشت مرگت بار شیخ الاشراق مؤثر بوده است. قاضی نوراله شوشتری هم از کسانی است که شیخ الاشراق را شیعه میداند (کتاب مجالس المؤمنین) شیخ



الاشراق گاه و بیگاه شعر میسرود، اشعار عربی و فارسی شیخ بالطائف و بدایع توأم است، این رباعی از اوست :

هان تا سر رشته خرد گم نکنی      خود را ز برای نیک و بد گم نکنی  
رهرو توئی و راه توئی منزل تو      هش دار که راه خود بخود گم نکنی

### برخی از معاصرین شیخ و گفته‌های آنان درباره شیخ‌الاشراق

از امام فخر رازی متوفی ۶۰۶ که هم دوره او بوده و با شیخ تحصیل میکرد ستوان کردند: شیخ را چگونه یافتی؟ گفت: ذهن او را از شدت ذکاوت و هوش مشتعل دیدم، همیشه از هوش وحدت نظر شیخ تعجب داشتم، بخصوص پس از آنکه کتاب تلویحات شیخ را پس از مرگش دیدم. از شیخ پرسیدند: فخر رازی را چگونه یافتی؟ گفت: ذهنش را مشوش و پریشان دیدم!

**فخرالدین ماردینی متولد و متوفی در ماردین ۵۹۴** از دانشمندان معاصر شیخ‌الاشراق است و درباره وی می‌گوید: ماذکی هذا الشاب و افصحه ولم اجد احداً مثله فی زمانی الا ان اخشی علیه لکثرة تهوره و قلة تحفظه. هوش و فصاحت شیخ را می‌ستاید تا جائیکه گوید: مثل او را ندیده‌ام و من براو نگرانم و می‌ترسم بخاطر تهور و بی‌باکی در سخن و کمی احتیاط بخطر افتد! همانطور که چنین شد، وقتی خبر قتل شیخ بوی رسید بر دم میگفت: این بود آنچه من قبلاً پیش بینی میکردم.

**شیخ جیف‌الدین آمدی** گوید: شیخ‌الاشراق را در حلب دیدم که میگفت: روزی همه روی زمین را خواهم گرفت! گفتیم: از کجا گوئی؟ گفت: در خواب دیدم آب دریا را در کشیدم.

**شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری اشراقی** متوفی ۶۴۸ مؤلف کتاب نزهة الارواح شاگرد شیخ که عمده مستند در احوال او است

در کتابش « الشجرة الالهيه » اخلاص شدیدی نسبت باستاد اظهار میکند و با تمام قدرت هرطعنی را از استاد ذب و دفع میکند. وی کتاب تلویحات و حکمة الاشراف شیخ را شرح کرده است .

### روش شیخ الاشراف

شیخ معتقد است که طالب حقیقت باید از عقل به روح و از روح به مکتب انبیاء و دستگاه وحی که حقائق را در صورت امثال بیان میکنند سیر کند . برخلاف روش ارسطو و مشاء باید حقیقت را از اعماق دل جستجو کرد . در مقدمه کتاب « المشارع » گوید : « أول الشروع فی الحکمة هو الانسلاخ عن الدنيا و أوسطه مشاهدة الانوار الالهية و آخره لانهاية له » ، (اولین گام حکمت از مظاهر مادی دل کندن و حد وسطش مشاهده انوار الهیه نمودن و آخرین گام هم بی پایان است ) در مقام تعلیم و تربیت شاگردان رفته رفته آنها را از افکار مشاء بافکار نوافلاطونیان مخصوصاً متأخرین آنها چون ابرقلس ( پروکلس ) و دمسقیوس ( داماس کیوس ) آشنا میساخت و کم کم وارد مرحله اشراق مینمود ، بهمین جهت در فرا گرفتن کتب خویش ترتیب قائل بود ، مثلاً خواندن کتاب المشارع و المظارحات را بر حکمة الاشراف مقدم میداشت .

شیخ معتقد بود که سرانجام باید ادراکات فلسفی بر اساس مکاشفه و ذوق استوار گردد . و این ادراکات باطنی و اسرار درونی نباید بزبان هرکس گفته شود ، بهمین جهت سخنان وی رموز است و قابل تأویلات گوناگون ، در نتیجه عده ای او را روشن ضمیر کم نظیر دانند و عده ملحد و کافر خوانند . کلمات قدما را شخصاً خود شیخ رموز میداند و رد و اعتراض را تنها بر ظاهر کلمات آنها وارد میداند حتی اعتراضات ارسطو را بر افلاطون از همین قبیل میشناسد ، ایمان بدستگاه وحی و نبوت و اشارات

و امثال انبیاء را کاشف حقائق شمرده و همواره از نصوص دینی قرآن و تورات و انجیل استفاده میکند.

دربارهٔ درك حقائق قرآن گوید منوط باستبطان از باطن ذات است و باید روح القدس وساطت کند، قرآن سخن خداست با باطن ذات هر فرد و باید آنرا آنچنان خواند که گویا درشان قاری نازل شده است و خدا با او سخن میگوید.

روش شیخ الاشراق در تفسیر قرآن از رسالهٔ «الغربة الغریبة» بخوبی روشن میشود. وی میکوشد حقائق تاریخی قرآن را با حالات شخصی هر کس تأویل کند. مثلاً در داستان موسی و سینا... سینا را همان سر محجوب لاهوتی هر شخص میداند، غریب و تنها ماندهٔ این داستان همان سالک است. در اینجا تأثیر مذهب حیات روحی در اسلام که با سهل تمتری متوفی ۲۸۳ تأسیس شد و ابوطالب مکی متوفی ۳۸۰ آنرا رهبری و در غزالی هم تأثیر بسزا نموده است در شیخ الاشراق دیده میشود جمعی از باطنیه ظواهر آیات را با مراحل باطنی و سلوکی تأویل نموده اند، نتیجه آنکه زندگانی شیخ همان حیات روحی بر اساس کشف و شهود باطنی است نه حیات موهوم و خیالی که برخی تصور کرده اند.

در رسالهٔ کشف القفالخوان الصفا گوید: «تمت درجات اربعة للحکمة النظرية. الاول المعلول مرآة مصقولة لاقدرة لها الا المحاکاة فلا بد ان ينظر فيها من حيث الالية لا الاستقلال... الثاني - معرفتك و ادراكك عين وجودك وهو منظوی علی جميع موضوعات ادراكك هنالك تصير بنفسك المرأة و لست الا المرأة تا پایان این فصل»، (خلاصه آنکه چهار مرحله حکمت نظری در اینجا پیدایان میرسد:

۱ - معلول را چون آینهٔ روشنی دیدن که هیچ توانائی جز حکایت و نشان دادن ندارد و ناچار در او از دریچهٔ آلت دیدن بودن باید نگریست نه استقلال.

۲ - شناسائی و درک انسان عین وجود و هستی او است و این هستی همه مدرکات انسان را دربردارد ، بنابراین انسان جز آینه دیدار نخواهد بود .

۳ - در اینجا آنچه را که درک میکنیم باز از جهت خود آنهاست .  
 ۴ - در این مرحله نهائی از هویت و ماهیت خویش هم چشم می‌پوشیم ، دگر خود را نمی‌بینیم و تنها ذاتی را می‌نگریم که خود بخود عارف و آگاه است و جز او هیچ نخواهد بود . ( و هنالک ینکشف لک ان الذات الوحيدة العارفة هی الله وحده ) این بیان توحید فعلی شیخ الاشراف را توضیح می‌دهد .

در رساله « صغیر سیمرغ » چنین گوید : « صوفی و سالک باید خود را فراموش کند بلکه فراموشی خود را هم فراموش کند ، تا وقتی که خود و طلبش را درک میکند مشرک خواهد بود ، باید انانیت خود را رها کند ، و به فناء مطلق رسد ، بنده هرگاه خدا را بوحدهت یاد کند تا خود را می‌بیند ناچار در برابر حق خود را دیده و شرک و وزیده است بلکه باید بجائی برسد که دریابد این خدا است که بزبان بنده خود را توحید کند . »

در اینجا ارتباط شیخ الاشراف و حلاج که میگفت « بینی و بینک انی یزاحمنی » « فارفع بلطفک انی من البین » خدایا تنها درک خودی بین من و تو حائل است بلطفت این پرده را بردارد .

در کتاب « کلمة التصوف » که مصطلحات شیخ را تعریف میکند چنین گوید : التوحید لا یقصد به ما انشر عن ادراك الله بالوحدانية الذاتية و القيومية و انما یعنی به تجرید الکلّة الصغری ( النفس ) عن علائق الاجسام فی المكان حتی ینطوی فی الربوبية القيومية کل نظر فی مبادئ الوجود و مراتبه و لامقام وراء هذا المقام وان كان فیها مراتب . خلاصه آنکه موحد خود باید از قیدها و بندها و پیرایه‌ها برکنار گردد تا جائیکه چون قطره

بدیائی بنی پایان ملحق گردد دگر خود را نباید (التوحید) اسقاط الاضافات بمعنای وسیع کلمه) .

در رساله «لغت موران» گوید: ابوطالب مکی از پیغمبر روایت میکرد همچنانکه از شیخ حسن بن سالم روایت میکند و میگفت زمان و مکان را الغاء کرده ام .

روشن است همین سخنان چند پهلوی و اسرار آمیز که ظاهرش با عقاید مذهبی سازگار نبوده سبب گرفتاری بسیار شد .

### تالیفات شیخ الاشراق

شهبزوری ۴۹ کتاب بعضی فارسی و برخی عربی برای شیخ نقل میکند و از همه مهمتر «حکمة الاشراق» را میشناسد که عقائد شخصی شیخ در آن است . قسمتی از کتب شیخ ذکر میشود

۱ - حکمة الاشراق

۲ - تلویحات

۳ - مطارحات

۴ - لمحات

۵ - مقاومات

۶ - التنقیحات فی اصول الفقه

۷ - هیاکل النور

۸ - الغربة الغریبه

۹ - بستان القلوب

۱۰ - کلمة التصوف

۱۱ - صغیر سیمرغ

۱۲ - صندوق العمل

- ۱۳ - المعارج  
 ۱۴ - اللمحة  
 ۱۵ - البارقات الالهيه  
 ۱۶ - دعوة الكواكب  
 ۱۷ - الالواح العمادية  
 ۱۸ - آواز پرجبرئیل  
 ۱۹ - شرح اشارات فارسی  
 ۲۰ - لوامع الانوار  
 ۱۲ - البروج  
 ۲۲ - رمز المومی  
 ۲۳ - المعراج  
 ۲۴ - مبداء و معاد فارسی  
 ۲۵ - النغمات الالهية السماويه  
 ۲۶ - یزدان شناخت  
 ۲۷ - اعتقاد الحكماء  
 ۲۸ - نفحات  
 ۲۹ - رساله عشق  
 ۳۰ - رمز الوحی  
 ۳۱ - طوارق الانوار  
 ۳۲ - ترجمه رساله الطیر بفارسی  
 ۳۳ - رقم القدسی (مبداء و معاد فارسی)  
 ۳۴ - روزی با جماعت صوفیه  
 ۳۵ - پرتونامه  
 ۳۶ - کتاب سیمیا

- ۳۷ - رساله شرح عقل  
 ۳۸ - رساله غایة المبتدی  
 ۳۹ - لغت موران  
 ۴۰ - التسیحات  
 ۴۱ - تفسیر آیات من کلام الله و خبر عن رسول الله  
 ۴۲ - کتاب البصیر (یا کتاب البصره)  
 ۴۳ - المفارقات الالهیه  
 (مراجعه شود به دهخدا و ریحانة الادب)

### خلاصه‌ای از بعضی از تألیفات شیخ اشراق

از کتاب التلویحات اللوحیه و العرشیه (اشارات و کنایاتی از آنچه در الواح و کتب گذشتگان دیده میشود و آنچه از عرش عقل و ادراک بدست می‌آید) العلم الاول فی المنطق و فیه ستة مراصد (در این ابواب کلیات خمس و بحث معرف و حجت را بتفصیل بحث میکند .

در قسمت دوم از طبیعیات گفتگو میکند. هیولی - صورت - زمان مکان - حرکت عناصر و بسائط و ترکیبات آنها ، و همچنین نفوس (نفس نباتی و حیوانی و قوای آنها و سمع و بصر و .... و نفس ناطقه و معانی عقل و تجرد نفس و احوال و افعال نفس) در آخر کتاب گوید : هذا ما سمع به الخاطر من شرح العلم الطبیعی من کتاب التلویحات و الفراغ یوم الاربعاء الرابع عشر من الصفر سنة اربع و سبعمأة هجرية فی المدرسة النظامية بیغداد (۷۰۴) .

در قسمت الهیات کتاب از تقاسیم علوم و کلی و جزئی و نهایت و لانهایت و واحد و کثیر ، تقسیمات وجود و اقسام تقابل و واجب و صفات

آن . ابداع و صدور کثیر از واحد، و در پایان از ترتیب وجود و تحریکات سماوی و قضا و قدر و نبوت و خوارق عادت بحث میکند، در آخر کتاب فصلی بعنوان مرصاد عرشی دارد که، مشتمل بر نصائح سودمندی است از آنجمله ولا تقلدنی فان المعیار هو البرهان و لا تبدلن العلم و اسراره الالهه و اتق شر من احسنت الیه من اللئام فلقد اصابتنی منهم شدائد . هرگز از من تقلید مکن، میزان برهان و دلیل است، و علم و اسرار آنرا جز باهانش ارزانی مدار، از مردم پست که در حق آنها محبت کرده ای گریزان باش چه من از چنین مردم سختیهای بسیار دیده ام .

از کتاب المشارع والمطارحات در این کتاب از همان روش مشاء پیروی میشود البته با اضافات و تذکرات مفید. المشرع الاول فی تبیین سهو بعض الناس فی الشیئیه والوجود و الحق والباطل و الجوهر والعرض، المشرع الثانی فی المقولات، المشرع الثالث فی تقاسیم الوجود، المشرع الرابع فی واجب الوجود، المشرع الخامس فی الابداع، المشرع السادس حرکات الافلاک و ترتیب الوجود والخیر والشرو الوجود والغنی، المشرع السابع فی الادراک و علم الواجب و المفارقات و بقاء النفس. در پایان کتاب سفارش به انزال از خلق و استشراف از کتاب حکمة الاشراف مینماید .

در کتاب «المقاومات» بحثهایی در اطراف مقولات کلی و جزئی و وجود و مهیت و عقول و مجردات و امور عامه و واجب الوجود میکند. در کتاب «هیاکل النور» چنین بحث میکند: الهیکل الاول فی الجسم و الصورة والعرض و اللازم، الهیکل الثانی فی اثبات النفس من طرق عدیده، الهیکل الثالث فی الوجوب والامکان والامتناع و الهیکل الرابع فی توحید الواجب و الهیکل الخامس فی الفلکیات و الهیکل السادس فی بقاء النفس و الهیکل السابع فی النبوات .

در مقدمه رساله «آواز پر جبرئیل» سبب تألیف آنرا چنین ذکر میکند:



روزی مردی صوفیه را مسخره میکرد که عالم را آواز پر جبرئیل میدانند ناچار بر آن شدم که علماً او را سیاست و تنبیه کنم.

در این کتاب شیخ حقائق را در داستان رؤیائی که برای او پیش آمده بیان میکند، در خواب می بیند با جمعی از شیوخ که از مکانی وراء مکان آمده بودند روبرو میشود، در اولین برخورد احساس خوف شدید میکند و ناگزیر از همه علائق جسمانی قطع علاقه میکند (شیوخ دهگانه این رؤیا اشاره به عقول عشره است و حکیمی که با او گفتگو میکند عقل فعال خواهد بود) درباره روح و پر جبرئیل سئوالاتی میکند و جوابها میشوند، آنگاه گوید: اکنون کلام الله را بمن تعلیم ده، گوید: تا وقتی درین شهری به حقائق کتاب الله نرسی ولی ابجدی را باو تعلیم میدهد، از او میخواهد علم خیاطت را تعلیم دهد جواب میدهد این علم برای تو و نوع تو میسر نیست بلی باندازه ای که بتوانی خرقه پشمینه ات را وصله کنی تعلیم دهم (مقصود از خیاطت نظام کون و تدبیر عالم است که از وظائف عقل فعال و جبرئیل است) ۲ بال جبرئیل مقصود از بال راست جنبه یلی الرب و نورانیت و وجوب است و بال چپ جنبه یلی الخلق و ظلمانیت و امکان، مطالب این کتاب آنقدر رمزی و تمثیلی بیان شده که در کتاب شخصیات چنین گوید: و لامناص لنامن الاعتراف بانه لولا الشرح الذی وضعه لها شخص مجهول الاسم لما كان فی استطاعتنا ان نفهم معنی کلماته و اشاراته. اگر شرحی که شارحش ناشناخته است بر این کتاب نبود ما را توانائی درک کلماتش نبود.

شیخ اشراق در کتاب معروف «حکمة الاشراق» که مجموعه ایست از عقائد و افکار وی در مقدمه اش چنین گوید: «پس از نوشتن کتابهایی چند به رسم و روش مشاء اینک این کتاب را که با ذوق و روح و جذبۀ توأم است مینگارم، در موارد بسیاری از کتب دیگرش از این کتاب تعریف و تمجید میکند و عقائد خود را باین کتاب احاله مینماید. قطب الدین شیرازی در

مقدمه شرح حکمة الاشراق گوید : ... عمده کتبه من جهة عقائده کتاب - حکمة الاشراق .... لانعرف على وجه الارض فيما بلغنا كتاباً في النمط الالهى والنهج السلوكى اشرف منه واعظم ولا تنفن واتم وهو حکمة الشيخ واعتقاده وعليه اعتماده واعتضاده .... قد نطق بامور شريفة مكنونه واسرار نفيسة مخزونه ..... على طريقه الاشراقيين الذين هم المصدر الاول من الحكماء من جمله الاصفياء والانبياء واولياء كاغانا ذيمون وهرمس و انباذقلس و فيثاغورس و سقراط و افلاطون وبالجملة هذا الكتاب هو دستور الغرائب و فهرست المعجائب .

شيخ الاشراق خود گوید : فمن اراد البحث و حده فعليه بطريقه المشائين فانها حسنة للبحث و حده محكمة و ليس لنا معه كلام و مباحثه فى القواعد الاشراقية بل الاشراقيون لا ينتظم امرهم دون سوانح نوريه ..... ولم نذكره فى موضع على ما ذكرناه دنالك و قد رتبنا له خطأ يخصه حذراً لا ذاعته فاني ماسبقت الى مثله وفيه مواقف مخفيه . در اينجا شيخ تصريح ميكند روش اين كتاب مرموز و اسرار آميز است ، همه كس حقائق آنرا درك نكنند ، روشن است همين روش سبب اختلاف قضاوتهاى ديگران شده است هر كس هر چه تلقى كرده بحساب عقائد شيخ گذاشته است . قطب الدين شيرازى در شرح اين جمله شيخ ( فى تجريد حكمه الاشراق ) گوید : اى الحكمة المؤسسة على الاشراق الذى هو الكشف او حكمه المشاركة الذين هل اهل فارس و هوايضاً يرجع الى الاول لان حكمتهم كشفية ذوقية فنسبت الى الاشراق الذى هو ظهور الانوار العقلية و لمعانها و فيضانها بالاشراقات على الانفس عند تجردها و كان اعتماد الفارسيين فى الحكمة على الذوق و الكشف و كذا قدماء يونان خلا ارسطو و شيعة فان اعتمادهم على البحث و البرهان لا غير . از اينجا ارتباط شيخ الاشراق با بهلويون و حكماء فارس روشن مى شود چنانچه در بحث وجود اصطلاح نور و ظلمت را از حكماء فارس ميگيرد

ولی نه آنطور که بعضی تصور کرده‌اند از عقیده مجوس ومانی که اعتقاد بد و اصل نور و ظلمت داشته‌اند. اصطلاح نور و ظلمت در فلسفه پارمیندس دیده میشود شاید او هم از فرس قدیم گرفته باشد، کتاب حکمة الاشراق مشتمل بر دو قسمت است: القسم الاول فی ضوابط الفکر (منطق)، القسم الثانی فی الانوار الالهیة و مبادی الوجود و ترتیبها. در اینجا محاکماتی بین مشائین و اشراقیین دارد. محاکمة اشراقی در اصالت وجود یا مهیت. شیخ در برابر مشاء قائل باصالت وجود اصالت مهیت را اثبات میکند اگرچه ملاصدرای شیرازی میکوشد شیخ را طرفدار اصالت وجود بدانند و کلمه نور را در گفته‌های وی با وجود و ظلمت را بامهیت تطبیق میکند ولی آنچه از کلمات شیخ استظهار میشود مقصود شیخ از نور مجرد است که علم بخویشتن دارد و از ظلمت مادی میرا است. شیخ الاشراق وجود را اعتباری و مفهومی و محمولی و منتزع میدانند که برای او تحقق خارجی نیست.

### محیط و تأثیر شیخ الاشراق در فلاسفه بعد

در قرن پنجم و ششم هجری اوضاع علمی و فلسفی رو به وخامت گذاشته بود، بهمان اندازه که فقهاء و علمای دینی خود را محتاج به بحث های علمی و فلسفی میدانستند فرا میگرفتند و چه بسا فلاسفه و عرفا و صوفیه تکفیر یا لااقل تفسیق میشدند، بیشتر اختلاف مذهبی شیعه و سنی، اشعری و معتزلی و اسمعیلی و امثال آنها مطرح گفتگوها بود. از طرف دیگر جنگهای صلیبی و زد و خورد های سیاسی و تسلط سلاجقه بر ممالک اسلامی و شیوع اوهام و خرافات و محدودیت های فکری مانع پیشرفت های علمی که در قرن سوم و چهارم محسوس بود گشت. درین میان عده ای از فلاسفه ناچار بودند برای جلب توجه دیگران افکار و عقاید علمی خود را در حد امکان با افکار و عقائد مذهبی همراه کنند و از این هم آهنگی استفاده نموده مردم را به صلح کل دعوت

نموده و بازهد و پارسائی شخصی عواطف را بیشتر جلب نمایند ولی تهور شیخ الاشراق و کمی احتیاط او سرانجام اگرچه او را بدست تکفیر و اعدام سپرد ولی آمیختگی بحث‌های علمی و فلسفی او با متون مذهبی و این هم-آهنگی مخصوص پایه‌ای گذاشت که بعدها مورد توجه کامل قرار گرفت . چنانچه همه میدانیم ملاصدرای شیرازی مؤلف کتاب اسفار همه جا بر اساس و روش شیخ الاشراق تکیه میکند و با احترام و ستایش بسیار از او و کلمات او یاد میکند و بهمین جهت حکمتش را حکمت متعالی که از همه ودایع علمی و فلسفی و ذوقی و اشراقی و مذهبی و باطنی برخوردار است معرفی میکند .

## فهرست منابع و مأخذ مقاله

- ۱ - کنز الحکمة، ضیاء الدین دری، ترجمه و تزهة الارواح شهزوری
- ۲ - تاریخ فلاسفه اسلام، شرح حال سهروردی و ملاصدرا، تألیف اکبر صیرفی
- ۳ - شخصیات قلقه ترجمه عبدالرحمن بدوی
- ۴ - دائرة المعارف بستانی
- ۵ - دائرة المعارف فرید و جدی
- ۶ - دائرة المعارف الاسلامیه
- ۷ - شدرات الذهب
- ۸ - گوهر مراد، ملاعبدالرزاق لاهیجی
- ۹ - شرح حکمة الاشراق، محمود بن مسعود قطب الدین شیرازی
- ۱۰ - فرهنگ دهنگدا
- ۱۱ - ریحانة الادب
- ۱۲ - کشف الظنون
- ۱۳ - تاریخ تصوف در اسلام، تألیف دکتر قاسم غنی
- ۱۴ - شرح تاویحات ابن کمونه، نسخه خطی کتابخانه ملک تهران
- تاریخ کتابت ۷۰۴ هجری، نظامیه بغداد
- ۱۵ - رد تصوف و حکمة الاشراق، تألیف دکتر موسی جوان
- ۱۶ - قسمتی از تألیفات شیخ اشراق که در فصل ۶ نام میبریم و حدود ۴۳ کتاب و رساله است .